

# درباره ی گویش مازندرانی

( = دنباله زبان تبری کهن )

برگرفته از کتاب

پژوهشی در زبان تبری

نوشته

نصرالله هومند

چاپ نخست

۱۳۶۹

## واج ها و واکه های موجود در گویش مازندرانی (= زبان تبری کهن)

زبان تبری که به زبان مازندرانی مشهور است، یکی از زبان‌های کهن ایرانی و دارای قواعد و اساس و ریشه‌ی زبانی است.

همان گونه که در هر زبان، برای سخن گفتن و نوشتن، کلمات، یا واژه‌ها به کار می‌رود و هر واژه ترکیبی از حروفی است که به هنگام تلفظ برخوردار از اصوات یا حرکات اند؛ زبان مازندرانی (= مازرنی *māzernī*)<sup>۱</sup> نیز دارای حروف و اصواتی است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود: مشروح آنها در پیکره‌های ۱، ۲، ۳ و ۴ که بر اساس جدول الفبای بین‌المللی آوانگاری از دایره‌المعارف بریتانیکا اخذ شده تنظیم گردیده است.

زبان مازندرانی، با توجه به واج (= حرف) صامت انسدادی بی‌آوای گلوبی (= چاکنایی) دارای ۲۳ صامت یا «همخوان» است.

ء، ب، پ، ت، ج، چ، خ، د، ر، ز، ژ، س، ش، غ، ف، ک، گ، ل، م، ن، و، ه، ی.

این زبان با توجه به پیشینگی تاریخی و موقعیت اقلیمی دارای ۹ واکه (مصوت) بوده است.

---

۱: ظاهراً در هیچ یک از کتب، معنای دقیقی از واژه‌ی مازندان ارائه نشده است، برای دست‌یابی به ریشه‌ی نام مازندان و نام‌های باستانی جای‌ها و آبادی‌های آن، باید با استفاده‌ی کامل از فنون دانش زبان‌شناسی با توجه به تحقیقات باستان‌شناسی سود جست. در این پویش باید لغات و آیین‌های رایج ایران باستان (پهلوی اشکانی / پهلوی ساسانی) را در نظر داشت. چرا که خویشاوندی و نزدیکی زیادی از هر حیث، به ویژه زیربنای فرهنگی میان مردمان مازندان و دیگر ایرانیان وجود دارد. حاصل این گونه پژوهش کمک بزرگی به شناخت بسیاری از ریشه‌ی واژه‌های فارسی و غیره خواهد بود. مثلاً در زبان تبری به مصدر متعدی «انباشتن» و یا «گرد کردن» چیزی در یک جا را «کوت‌ها کردن *kut hākōrdan*، روی هم انباشتن» می‌گویند. با توجه به ابدال حروف به واژه‌های هم‌ریشه و هم‌معنا در این زمینه توجه شود: کوت، کُتی *kōtī*، کُلو *kōlū*، کوفه، کُپه، کُر *kōr*، کُتل، کوه. کلمه‌ی مازندان را می‌توان به شکل ذیل مورد تحقیق قرار داد: ماز ← مَز = مَغ = مَه (= بزرگ) آندران ← ایندرا [= ایندرا ملقب به (مه ایندرا)] پس: «مزایندران» (یا مازندان)، یعنی سرزمین ایندرا بزرگ. ایندرا، سرور و خدیو گیاهان است. باید دانست که هندوان، فریدون را «ایندرا» خوانند، در این زمینه به کتاب «نوسده در اصول عرفان» نوشته ش. پرتو، ص ۹۷ رجوع شود.

یادآوری: در کوهستان لاریجان آمل روستایی وجود دارد که نام آن تینه *tīnθ* [کلمه‌ی تینه با آپتین، نام پدر فریدون مقایسه شود]. است که در گذشته مرکز جشن‌های باستانی بود. به هنگام تحقیق، چند تن از افراد سالخورده به بنده گفتند؛ که: تخت و بارگاه فریدون اسفیان، در بخش جنوب غربی این روستا (پیرامون قله‌ی دماوند) بوده و ضحاک (= ده‌آک: ده عیب. کسی که دارای ده عیب باشد) در همین حوالی به چاه انداخته شد.

۲ = همزه و عین، علامت آوانگاری آن (؟) است.

۱. سه مصوّت کوتاه : (a آ) (o ا) (e ا)

۲. سه مصوّت بلند : (ā آ) (او u) (ای i)

۳. دو مصوّت کشیده : (او ū) (ای ī)

۴. مصوّت میانی خنثی شِوا : (آ ʔ = که در تحریر چنین است ؛ ʔ) ★

در بعضی نقاط مازندران، مصوّتی معادل (ō = ضمّه‌ی اشباع) در تلفظ کلماتی مانند: این به یور *ʔinbθyōr* استفاده می‌شود. البته این کلمه در بیشتر جای‌ها به این گونه *ʔinbθyur* تلفظ می‌شود. مصوّت‌های (ای i) و (او u) در میان واژه‌ها تلفظ می‌شود. در بعضی از نقاط مازندران به ویژه در میان مردمان کوه نشین دو صوتی (واکه‌ی مرکب) کماکان استفاده می‌شود.

۱. او aw در واژه‌ی مصدری مثل : بوشتن *bawstan* : دوشیدن.

۲. آی ay در واژه‌ی مصدری مثل : دیتن *daytan* : باریدن

۳. او au در واژه‌ای مثل : بَوُ *bau* : نوعی حشره که شکل دیگر آن چنین: بَوُ *baʔū* است.

توضیح : حرف عطف «و» در غالب اوقات در نواحی گوناگون مازندران، به گونه‌ای تلفظ می‌شود که می‌توان آن را نوعی مصوّت [a] به شمار آورد. به صفحه‌ی ۲۵ کتاب پژوهشی در زبان تبری رجوع شود.

---

★ واکه میانی خنثی (= شِوا) در زبان مازندرانی یک ممیزه‌ی معنایی به شمار می‌رود. به نمونه‌های زیر توجه شود :

جر jar : انبوه شاخه‌ها و سرشاخه‌ها. (جر بزَوَن *jar bazuʔan* بستن راه یا گذر گاه با شاخه‌ها و سرشاخه‌ها).

جر jθr : زیر. (جر دکتن *jθr dakθtan* به زیر افتادن).

جر jer : پایین. (مقابل جور *jur* بالا).

و یا : سر sar : سر ، کله.

سر sθr : کیرخت ، بی‌حس.

سر ser : سیر ، پُر (مقابل وشنا : گرسنه).

نشانه‌های معادل در جدول الفبای آوانگاربین‌المللی [IPA]		نشانه‌ها و یادآوری‌ها درباره‌ی واج‌های موجود، جهت استفاده در متون زبان تبری (=تپوری) [مازندرانی]
B	[b]	صامتِ (همخوان) انسدادی، بی‌آوا، لبی
P	[p]	صامتِ (همخوان) انسدادی، آوایی، لبی
T	[t]	صامتِ (همخوان) انسدادی، بی‌آوا، دندانی
D	[d]	صامتِ (همخوان) انسدادی، آوایی، دندانی
K	[k]	صامتِ (همخوان) انسدادی، بی‌آوا، پسکامی
G	[g]	صامتِ (همخوان) انسدادی، آوایی، پسکامی
ʔ	[ʔ]	صامتِ (همخوان) انسدادی، بی‌آوا، گلویی
F	[f]	صامتِ (همخوان) سایشی، بی‌آوا، لب و دندانی
V	[v]	صامتِ (همخوان) سایشی، آوایی، لب و دندانی
X	[x]	صامتِ (همخوان) سایشی، بی‌آوا، ملازی
ɣ	[ɣ]	صامتِ (همخوان) سایشی، آوایی، ملازی
H	[h]	صامتِ (همخوان) سایشی، بی‌آوا، گلویی
S	[s]	صامتِ (همخوان) صغیری، بی‌آوا، دندانی
Z	[z]	صامتِ (همخوان) صغیری، آوایی، دندانی
ʃ	[ʃ]	صامتِ (همخوان) تَفِشی، بی‌آوا، پیش‌کامی
ʒ	[ʒ]	صامتِ (همخوان) تَفِشی، آوایی، پیش‌کامی
L	[l]	صامتِ (همخوان) کناری، آوایی، پیش‌کامی
R	[r]	صامتِ (همخوان) تکریری، آوایی، پیش‌کامی
M	[m]	صامتِ (همخوان) خیشومی، آوایی، لبی
N	[n]	صامتِ (همخوان) خیشومی، آوایی، پیش‌کامی
ɟ	[ɟ]	صامتِ (همخوان) مرکب، بی‌آوا، پیش‌کامی
j	[j]	صامتِ (همخوان) مرکب، آوایی، پیش‌کامی
Y	[y]	نیم‌مصوت، میان‌کامی، آوایی

### پیکره‌ی (۱)

۱: نگاه شود به دایره‌ی المعارف بریتانیکا، جلد هجدهم، صفحات ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱ مطالب مربوط به: (آواشناسی و الفبای آوانگاربین‌المللی) «IPA»

در این زمینه می‌توان به کتاب «آواشناسی» نوشته‌ی دکتر علی محمد حق شناس، ص ۳۱، رجوع کرد.

نشانه های معادل در جدول الفبای آوانگار بین المللی [IPA]	نشانه ها و یادآوری ها درباره ی واکه های نه گانه برای آوانویسی مصوت های زبان تبری (= تپوری) [مازندرانی]
[i:]?ī	[یا و ای]: مصوت (واکه) پیشین، گسترده (غیر مدور)، کشیده، بسته.
[i]?i	[یا و ای]: مصوت (واکه) پیشین، گسترده (غیر مدور)، کوتاه، بسته.
[e]?e	[اِ]: مصوت (واکه) پیشین، گسترده (غیر مدور)، نیم بسته.
[a]?a	[آ]: مصوت (واکه) پیشین، گسترده (غیر مدور)، باز.
[u:]?ū	[اُو]: مصوت (واکه) پسین، گرد (مدور)، کشیده، بسته.
[u]?u	[او]: مصوت (واکه) پسین، گرد (مدور)، کوتاه، بسته.
[o]?o	[اُ]: مصوت (واکه) پسین، گرد (مدور)، نیم بسته.
[a]?ā	[آ]: مصوت (واکه) پسین، گرد (مدور)، باز.
[θ]?θ	[آ]: مصوت (واکه) میانی خنثی.

### پیکره ی ۲

### جدول واج ها و جایگاه شان<sup>۱</sup>

گلوبی	ملازی	پسکامی	میان کامی	پیش کامی	دندانی	لب و دندانی	لبی		
ء		ک			ت		پ	بی آوا	انسدادی
		گ			د		ب	با آوا	
هـ	خ					ف		بی آوا	سایشی
	غ					و		با آوا	
					س			بی آوا	صفیری
					ز			با آوا	
				ش				بی آوا	تفشی
				ژ				با آوا	
				ل				آوایی	کناری
				ر				آوایی	تکریری
		(ن)		ن			م	آوایی	خیشومی
				چ				بی آوا	مرکب
				ج				آوایی	
			ی					آوایی	نیم مصوت

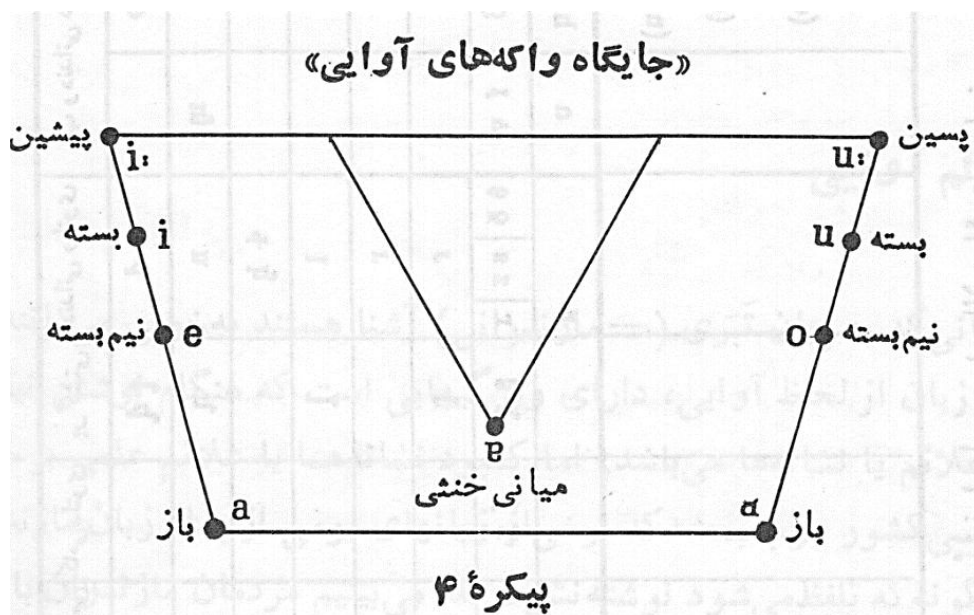
### پیکره ی ۳

۱ تاریخ زبان فارسی جلد ۱، شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری، ص ۷۳ / با کسر حرف «ق»

## واکه میانی خنثی ( شِوا )

درباره‌ی مصوت (واکه) میانی خنثی ( شِوا ) در کتاب آواشناسی<sup>۱</sup> نوشته شده است : واکه «  $\text{ɐ}$  » به وسیله‌ی میان زبان تولید می شود. و از هر لحاظ مانند «  $\text{ə}$  » می باشد. جز اینکه هنگام تولید آن، ارتفاع آن کمتر است در نتیجه بازتر از «  $\text{ə}$  » است. این واکه «  $\text{ə}$  » نه باز، یا نیم باز است و نه بسته یا نیم بسته - در تولید آن لب ها نه گرد و نه گسترده اند ؛ بلکه در حالت طبیعی هستند و از نظر جایگاه میانی محسوب می شود. به همین دلیل آن را واکه‌ی میانی خنثی می گویند. هنگام تولید آن لب‌ها از هم جدا می مانند و زبان به صورت تقریباً نامحسوس به بالا رانده می شود.

در این زمینه در کتاب مقدمه‌ای بر صوت شناسی و فونتیک و رفع مشکلات تلفظ در زبان انگلیسی<sup>۲</sup> آمده است : فارسی زبانانی که اهل شمال ایران هستند واکه‌ی «  $\text{ə}$  » را با باز کردن فک ها ادا می کنند می توان تلفظ آنها را با علامت «  $\text{ɐ}$  » نشان داد. واکه‌ی میانی خنثی ( شِوا ) مصوتی (تقریباً) مابین فتحه و کسره است. مانند: پَریک Pərik: خیلی کم ، کمترین واحد وزن. مثلاً مقداری نمک یا آرد یا هر چیز دیگری که بتوان در میان دو انگشت دست قرار داد.



۱: آواشناسی، علی محمد حق شناس، آگاه، چاپ اول، ۱۳۵۶، صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲: مقدمه‌ای بر صوت شناسی و فونتیک و رفع مشکلات تلفظ در زبان انگلیسی، منصور اختیار، چاپخانه‌ی تهران مصور، چاپ اول ۱۳۳۴، ص ۱۳۵



## بیان علائم آوایی

نشانه‌ی نخست: ( ۷ ) ، علامت واکه‌ی میانی ختشی ( شِوا ) - با علامت بین المللی ( ʈ ) نشانه‌ی ای است که روی کلیه‌ی کلماتی که هر یک از حروف آن به هنگام تلفظ، برخوردار از مصوت میانی ختشی، یعنی مصوتی که نه «فتحه»، و نه «کسره» باشد قرار می‌گیرد.

نمونه‌ی گفتار، ترکیب، واژه:

خدا هاکنه ته ور زندگانی، بهار ماه بو.

Xθdā hākθne te var zθnθdgānī bθhārθ māh bū.

خدا کند در کنار تو، زندگانی (به سان) سه ماه بهار باشد.

چک چک ʈθk ʈθk: چکه چکه، قطره قطره.

تپ تپ tθp tθp: قطره قطره.

خته xθnθ: خانه، اتاق.

جمه jθmθ: جامه، پیراهن

نشانه‌ی دوم: ( ه ) علامت ساکن بر «ه» ملفوظ) نشانه‌ی ای است روی حرفی که بدون نشانه‌ی واکه‌ی

ʔallah dār- e sar nīštθ

میانی ختشی باشد. نمونه: آله دار سر نیشته.

شاهین (عقاب) روی درخت نشسته است.

rūxθnθ' lah hākθrdθ kelθ rθ leh sarī tθ.

روخنه، له هاگرده، کله ره سرپته.

رودخانه سیل کرده، جویبار را گل و لای فرا گرفت.

نشانه‌ی سوم: ( ۸ ) علامت تشدید همراه با علامت واکه میانی ختشی) نشانه‌ی ای است که بر بالای کلیه‌ی

کلماتی که دارای حروف تشدید و صدای میانی ختشی باشد قرار می‌گیرد. نمونه :

Har ʈθ dāstθ ʔū tθppθ bayyθ būrdθ gθl- e bθn.

هرچه داشته او تپه بیه بورده گل بن.

هرچه داشت قطره آب شد به زیر خاک رفت.

چکه بزوتن ʈakkθ bazūʔan: کف زدن، شادی نمودن، دست افشانی.



تپه tappθ: تپه، تل. / گمّر lθmmθr: پای، پایین، انتهای هر چیز، دمپای شلوار، یا دامن پیراهن.

نشانه‌ی چهارم: (اُ علامت حرف عطف «و») نشانه‌ی ای است معادل حرف «واو» در زبان فارسی - عربی. کشش صوتی این علامت واکه‌ی ای است مابین «آ a?» و «ا a?» یعنی میان دو مصوت پسین، گرد، باز - و پیشین، گسترده و باز قرار دارد. نمونه:

شو اروز تَجَنَه، کار سو نَگَنَه. / šū a rūz tajθnθ kār sū nakθnnθ.

شب و روز می دود (کوشش می کند) اما بهره‌ی ای در کار نیست.

دَس الینگ dass ā līng: دست و پا. / چشم اَلو čθš ā lū: چشم و لب.

مونگ اَو ستاره mung ā sθtārθ: ماه و ستاره.

نشانه‌ی پنجم: (ثُ علامت واج چاکنایی یا گلوبی با نشانه‌ی آوانگاری بین المللی «θ») انسدادی بی آوای گلوبی، بدون نشانه‌ی واکه‌ی میانی خنثی است. نمونه:

آتا دئو امزنا تیم، باغچه هَشَنیمَه. / ?attā da?ū ?amzθnā tīm bāγčθ hθšθnnīmθ.

به مقدار یک کف دست تخم گشنیز در باغچه کِشتم. (بذرافشانی کردم)

مه جان، مه رئی دا بو. / me jān me ra?ī- yē dā bū.

جانم فدای فرزندانم باد. این عبارت را مادران به هنگام ستایش از فرزندان خویش می گویند. دو معنی دیگر رئی: دل‌بند و نازدانه است.

سه دئو خنه سر دارنه. / Sθ da?ū xθnθ sar dārnmθ.

به مقدار ۳۰۰ متر مربع زمین خانه سرا دارد. هر دئو برابر یک «آر» است.

نشانه‌ی ششم: (ثُ علامت واج چاکنایی، بدون واکه‌ی میانی خنثی) که در میان واژه‌ها قرار می گیرد. نمونه:

کئی باغ دله، سگ لئو گنه. / Ka?ī bāγe dθlθ sag la?ū kθnnθ.

در باغ کدو، سگ پارس (عوعو) می کند.

نشانه‌ی هفتم: (ثُ علامت واج چاکنایی همراه با واکه‌ی میانی خنثی) که در بخش میانی یا پایانی کلمات، به ویژه افعال قرار می گیرد. نمونه:

Zamī vθjīn kθnnī čūʔr rθ būj.

زَمی وچین کَنی، چوئر رَ بوج.

هنگامی که نشای برنج را وچین می کنی چوئر (نوعی علف هرز) را از ریشه در آور.

ʔθftāb būrdθ mār, ʔay bemūʔθ sū.

آفتاب بورده مار، آی بموئه شو.

آفتاب نهان گشت؛ (غروب کرد) باز، شب آمد.

ʔanθssθr-θ tan dārñθ, fθrām-θ gūʔθ.

آنسَر تن دارنه، فرام گوئه.

تن عقیم دارد، مانند گاوی، که دیگر نخواهد زائید. فرام: گاو یاسه. عبارت فوق، کنایه است نسبت به کسی که خود را به تن پروری بزند. فرد بی حاصل، بی خیر.<sup>۱</sup>

واج چاکنایی (ئ، س، ئ) به گونه‌ی کهن نیز تلفظ می شود. نمونه:

پئی peʔī ← peyī: پس، عقب.

پیی خوردن peyī burdan: پس رفتن، عقب رفتن.

زائيج zāʔij ← zāyij: زایا. «ئيج» (ييج) علامت نسبت است و به معنی فاعلی به کار می رود.

زائيج گو zāʔijgū ← zāyijθgū: گاو یا گوسفندی که زایا باشد.

شی ئه śīʔθ ← śīlyθ: ماگ پخته و پرورده است. آغوز. شیرماگ. / می رفت.

---

ادامه‌ی گفتار در زمینه‌ی دستور زبان مازندرانی (تبری) است که در آتیه به آن پرداخته خواهد شد.

---

۱: در بعضی نقاط، فرام، به گاو ماده‌ای گویند که پس از چند زایش، تا زمانی دراز با گاو نر، آمیزش نکرده و بچه‌ای نزاید ولی در صورت آمیزش می‌تواند زایش کند.